

## خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق

بقلم

دکتر محمد مصدق

### فصل چهارم

#### مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار

##### کلیات

دو چیز سبب شده بود که دربار با نخست وزیری من موافقت نکند: مخالفت من در دوره پنجم تقنینیه با ماده واحدهی راجع به تشکیل حکومت موقتی و موافقت با پیشنهاد یکی از نمایندگان راجع به نخست وزیری که قرار بود بعد از استعفای علاء دولتی تشکیل شود که بر اوضاع مسلط باشد و کار نفت بدخواه شرکت نفت انگلیس و ایران خاتمه پذیرد.

پس از آن دو چیز سبب شد که باز بین دربار و دولت اختلاف روی دهد: آزادی انتخابات و سوء تفاهم راجع به بعضی از اصول متمم قانون اساسی که شرح هر کدام در زیر خواهد آمد.

##### (۱) راجع به انتخابات

ساعت اول ورودم از امریکا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیدم و چون انتخابات دوره هفدهم تقنینیه میبایست شروع شود بعرض رسانیدم که از دوره چهارم تقنینیه که دولت وثوق رسماً در انتخابات دخالت کرد و عده ای را برای تصویب قرارداد تحت حمایتی ایران تعیین نمود نظر من همیشه این بوده تا انتخابات آزاد نشود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند وضعیت مملکت بهتر نخواهد بود و مردم هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهند دید.

آن روز چون نخست وزیر بودم از نظر ادامه ی کار و خدمت بوطنم بیش از این نمیتوانستم چیزی عرض کنم ولی امروز که در زندان مجرد بسر میبرم و هیچ نمیخواهم جان سلامت بدربرم چه مانعی هست که از اظهار نظر خودداری کنم.

آن روز برای ادامه ی کار آنطور اقتضا مینمود امروز صلاح مملکت ایجاب

میکنند آنچه میدانم صاف و بی پرده اظهار کنم و تا هزار مثل من دوراه آزادی جان ندهند ملت ایران هیچوقت با آزادی و استقلال نخواهد رسید.

از تغییر رژیم مقصود این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند بلکه مقصود این بود که مردم در نیک و بد امور شرکت کنند و مقدرات مملکت را بدست گیرند. یک نفر هر قدر خوب چطور میتواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور میکرد وقتی باعلیحضرت فقید بگویند از مملکت بروید با داشتن آرتشی در تحت امر راه جزیره «موریس» را که تا آنوقت اسمی از آن نشنیده بودند در پیش بگیرند.

این اطاعت صرف و تمکین محض برای این بود که در قلب مردم جائی ذخیره نکرده بود و بهمین جهت هم نفرمود من پادشاه ملتی هستم و تکلیف مرا باید ملت تعیین کند. من از خانه و وطن خود چرا دور شوم و کجا بروم.

مرحوم احمدشاه که با قرارداد مخالفت نمود با اینکه نظامی نبود و آرتشی تحت امر نداشت نتوانستند بدون تمهید و مقدمه او را خلع کنند. مقدمات خلعش چند سال طول کشید که یکی از آن دخالت دولت در انتخابات دوره پنجم تقنینیه بود که وکلای بمجلس بروند و ماده‌ی واحده‌ای که برخلاف قانون اساسی تنظیم شده بود رأی بدهند و در ازای این رأی همگی غیر از مرحوم سلیمان میرزا اسکندری وارد مجلس ششم بشوند.

مرحوم سلیمان میرزا در دوره‌ی پنجم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود بنماینده‌گی دوره‌ی پنجم وارد مجلس شده بود و انتظار مردم این بود که نماینده‌ی حقیقی ملت با نقض قانون اساسی موافقت نکند و بآن رأی ندهد و چون انجام وظیفه ننمود در دوره‌ی ششم از طرف مردم انتخاب نشد. ولی نمایندگان ولایات که رأی به ماده‌ی واحده داده بودند چون در ولایات انتخابات آزاد نبود بدستور دولت همه انتخاب شدند و اجر خود را گرفتند و همین جاست که میرساند اکثریت مردم کار غلط نمیکنند. ولی دولتها چون تحت تأثیر سیاست خارجی واقع میشوند کار غلط و برخلاف مصالح مملکت بسیار کرده و باز هم میکنند.

وقتی که بخواهند روی یک ملتی تحصیل اطلاعات کنند هیچوقت سؤال نمیکنند در آن مملکت چند مجسمه بر پا کرده‌اند، بلکه این سؤال را میکنند که مردم در مقدرات خود شرکت میکنند یا نمیکنند. اگر جواب این سؤال مثبت باشد بآن مملکت بدیده احترام مینگرند و آن را مورد تکریم قرار میدهند و هیچوقت فکر نمیکنند که از آن ملت بتوانند سوءاستفاده کنند. ولی اگر گفتند هر آشی دولت پخت مردم آن را میخورند دیگر برای چنین ملتی ارزش قائل نمیشوند و سعی میکنند با یکجا طرف شوند و نظریات خود را انجام دهند.

فرمایشات ملوکانه و عرایض من که فقط مربوط با انتخابات دوره ی هفدهم بود در حدود شش ساعت در آن روز طول کشید، تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید بنظر میرسد با احساساتی که اکنون در مردم هست افراد چپ بتوانند موفقیت حاصل کنند. بر فرض اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند مجلسی که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش را مردم انتخاب کنند تأثیر ندارد که سرانجام موافقت فرمودند انتخابات آزاد شود.

دولت تصمیم گرفت اول از حوزه ی طهران شروع کنند و بعد در صفحات شمال، چونکه دولت مسلط بر اوضاع نبود و انتخابات آزاد بود و قوای انتظامی نمیتوانست در تمام نقاط کشور از عهده ی انتظامات برآید.

در طهران چون پیش از سایر نقاط مردم در انتخابات نظارت داشتند و دربار هم از ترس ورود افراد چپ بمجلس با نظر دولت موافق شده بود و انتخابات جریان خود را بطور آزاد طی میکرد از افراد چپ حتی یک نفر هم انتخاب نشد و آنها از نفر سیزدهم بعید قرار گرفتند.

ولی در انتخابات سایر نقاط که من تصور مینمودم ۸۰٪ از وکلا نمایندگان مردم باشند وقتی که مجلس افتتاح گردید و دولت بیش از یک اکثریت ضعیف موافق نداشت معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترند و بعضی از نمایندگانی هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند و این کار برخلاف انتظار نبود، چون بصرف عدم دخالت دولت در انتخابات نه عمال بیگانه میگذاشتند مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند، نه مردم میتوانند اشخاص با عقیده و ایمان را بشناسند و آنها را انتخاب نمایند.

تا چند دوره انتخابات آزاد نشود و دولت یا هر مقامی از دخالت در انتخابات خودداری نکنند نه مردم میتوانند بهویت داوطلبان پی ببرند نه نمایندگان توجه خواهند نمود که غیر از ملت نباید پشتیبان دیگر داشته باشند.

بهمین لحاظ وقتی عازم دیوان لاهه شدم چون ممکن بود تصادم دستجات موافق و مخالف موجب ناامنی بشود و به پیشرفت دولت در دیوان بین المللی دادگستری سکنه وارد کند دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه هائی که شروع تشده بود بعید محول گردد و بدین طریق نقشه عمال خارجی برای بدست آوردن اکثریت در مجلس عقیم گردید.

## (۲) راجع باستناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی

پس از مراجعت از لاهه که دولت میبایست بمجلس معرفی شود برای اینکه

اختلاف دربار با دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی بصورت بارزی جلوه گر نشود چنین بنظر رسید که وزارت جنگ را این جانب خود عهده دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند.

داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هرکاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسؤول نبودند چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که میفرمودند اجرا میشد، ولی دولت که مسؤول بود کاری نمیتوانست بکند و نمیکرد.

این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل ازظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی باین مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضر نمیشدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه‌ی مرخصی دلدند فرمودند تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من بشما خبری نرسید آنوقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیش آمدی بکنند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد با اعلیحضرت قسم یاد کردم و بعهده خود وفادارم.

اکنون اعتراف میکنم که راجع باستعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذائی را نمیداد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمیشد و دولت خود را تشکیل میداد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولت ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوای خود را از دیوان لاهه پس میگرفتند و کاربند دولت انگلیس تمام میشد و زحمات هیت نمایندگی ایران بهدر میرفت.

موفقیت دولت در مراجع بین‌المللی سبب شد که مردم طهران از این پیشرفتهای آنقدر بخود ببالند و در خود احساس شخصیت کنند که روز ۳۰ تیر آن چنان فداکاری نمایند تا مرا بجای سابق بنشانند و این هم یکی از بزرگترین مراحل بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود.

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر که باز مجلسین بمن رأی تمایل دادند و بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شدم چون سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی دچار شکست شده بود ظن

قوی بود که مبارزه‌ی خود را در کشور شدیدتر کند. برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند از پیشگاه همایونی درخواست نمودم نظر خود را نسبت به نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوءظنی ننماید.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم آقایان سپهبد نقدی، و سپهبد آقا اولی و سرلشکر محمود بهارمست را تعیین فرمودند که تا روزنه اسفند هر تصمیمی که در کار آن وزارت گرفته میشد با نظریات آقایان بوده است و باز برای اینکه خاطر ملوکانه کاملاً اطمینان حاصل فرمایند که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم نه میخواهم رئیس جمهور بشوم شرحی باین مضمون: «دشمن قرآن باشم اگر بخوام خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم» پشت قرآنی نوشته فرستادم و هر کس را هم که دیدم گفتم نه میخواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور، بمحض اینکه کار نفت خاتمه یافت دست از کار میکشتم.

این عرایض اگر روزی اثر مینمود روز دیگر آن را عرایض مغرضین و عمال پیگانه خشی میکرد. بطوریکه لازم شد اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت راجع بیعضی از اصول متمم قانون اساسی حل شود، من باب مثال از اصل ۵۰ متمم قانون اساسی که عیناً نقل میشود:

«فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است»، دربار چنین استنباط مینمود که شاهنشاه میتوانند بمیل و اراده‌ی شخص خود وزارت جنگ را اداره فرمایند، در صورتیکه نه این اصل و نه اصل ۵۱ متمم که میگوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» هیچکدام منفرداً قابل اجرا نیست و باید با اصول دیگری تطبیق شوند.

اصل ۵۰ مکملی دارد که اصل ۴۵ متمم است و میگوید: «کلیه فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسؤل رسیده باشد و مسؤل صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

و همچنین راجع باصل ۵۱ متمم که شاه هر وقت خواست اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست انعقاد صلح کند نظر مطلقین بقانون این است: شاه که قادر نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی وجوهی ترخزانه‌ی مملکت برداشت کند (اصل ۵۶ متمم) چطور میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود اعلان جنگ دهد. چونکه اعلان جنگ مستلزم مخارجی است که باید مجلس شورای ملی آن را تصویب نماید، و باز چطور میتواند بمیل

و اراده‌ی خود انعقاد صلح کند چونکه انعقاد صلح مستلزم شرایطی است که اجرای آن شرایط مخصوص بیک پادشاه نیست و ملت باید برای همیشه با آن موافقت کند.

ذکر این اصول از این جهت بود که معلوم شود معنا و مفهوم مشروطه را از یک اصل قانون اساسی نمیتوان استنباط نمود و قانون اساسی دارای اصولی است که باید آنها را با هم تطبیق کرد و از مجموعشان درک معنا نمود. بعبارت دیگر اصول مزبور لازم و ملزوم یکدیگرند و بطور منفرد هیچکدام قابل اجرا نمیباشند.

برفرض اینکه چنین اصولی هم در قانون اساسی نبود آنوقت میبایست این موضوع مطالعه شود که انتخاب کدام یک در صلاح مملکت و در صلاح شخص پادشاه است که یکی دخالت شاه در امور باشد و دیگری دخالت ملت.

هر فرد خیرخواه و بیغرض نمیتواند منکر این اصل بشود که یک فرد هر که و هر چه باشد نمیتواند همه کاری بکند که دچار خبط و اشتباه نشود، خصوصاً در ممالکی که بیگانگان هر یک بنوبت و برحسب مقتضیات در امور دخالت میکنند و بنفع خود اعمال نفوذ مینمایند یک فرد هر قدر با عقیده و ایمان باشد نمیتواند همیشه با خواسته‌های آنها موافقت نکند.

تشکیل دولت دیکتاتوری هم که بیست سال بمعرض آزمایش قرار گرفت ثابت نمود که بهترین وسیله برای پیشرفت سیاست بیگانگان در این قبیل ممالک حکومت فردی است، چونکه با یک نفر همه چیز را میتوانند در میان بگذارند و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواست کمترین تعدی بکند یکی از جزایر اقیانوس تبعیدش کنند. بطور خلاصه هر کس را بخواهند وارد مجلس کنند و هر کس را بخواهند متصدی کار نمایند و هر چه بخواهند از چنین مجلس و دولت بگیرند. اگر دولت دیکتاتوری تشکیل نشده بود قرارداد دادرسی تمدید نمیشد، چنانچه آن مجلس نبود قرارداد ۱۹۳۳ بتصویب نمیرسید. پس خیر مملکت و خیر پادشاه در این است که نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب کنند تا مرهون سیاست خارجی نباشند.

چون دست خارجی در کار بود رفع اختلاف نشد و کار بمجلس شورای ملی کشید. مجلس هم برای رفع اختلاف هیئتی مرکب از هشت نفر از نمایندگان انتخاب نمود که طی گزارشی اظهار نظر کنند و چنین شهرت داشت که هیئت مزبور گزارش خود را با نظریات دربار شاهنشاهی تنظیم و بمجلس تقدیم کرده‌اند که بعدتر تیبی پیش آمد که بعضی از امضا کنندگان از آنچه در گزارش نوشته شده بود عدول کنند. اکنون باید دید که از این نقطه ضعف سیاست خارجی چطور استفاده نمود که در قسمت اول و

قسمت دوم خواهد آمد. تاریخ انتشار در سایت سازمان سوسیالیست های ایران - سوسیالیست های طرفدار راه مصدق

نوشته ۱۴ فروردین ۱۳۹۱ - ۲ آوریل ۲۰۱۲